

پیشینه تاریخ نگاری عاشورا

دکترهادی عالم زاده(1)

فصلنامه تاریخ اسلام - شماره 7 - پاییز 80

عظمت حادثه کربلا و تأثیرات عمیق و گسترده سیاسی و اجتماعی آن در تاریخ اسلام و بویژه تاریخ تشیع، هر ذهن کنجکاو و علاقه مند به درک و فهم حقایق تاریخی را به شناخت منابع گزارش های این رویداد سوق می دهد؛ خاصه آن که از دیر باز ادعای نامکتوب ماندن گزارش های تاریخی در اسلام تا نیمه سده دوم هجری، از سوی خاورشناسان مطرح و شایع گشته است. در این مقاله با معرفی اجمالی کتاب مقتل الحسین(ع) ابومخنف نشان داده ایم که بسیاری از روایان اصلی واقعه عاشورا شاهدان عینی و حاضر در میدان کربلا بوده اند و آن چه در منابع مختلف در این باره به دست ما رسیده از ارزش تاریخی بسیار برخوردار است.

واژه های کلیدی: روایان مقتل الحسین(ع)، ابومخنف، منابع مکتوب و اصیل حادثه کربلا، کتاب وقعه الطف، تاریخ نگاری ترکیبی و تحلیلی.

تعیین تاریخ دقیق و نام کسی که نخستین بار به ثبت و تدوین واقعه عاشورا پرداخته، دشوار است؛ زیرا نزدیک به سیزده سده از آن فاصله گرفته ایم. با این حال، می توان با تتبع در منابع و بررسی گزارش ها و اخبار بر جای مانده تا حدودی به حقیقت نزدیک شد. منابع قابل اعتماد تقریباً اتفاق دارند که برای اولین بار در اوایل سده دوم هجری، ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم از دی کوفی (م 158هـ) گزارش های مر بوط به واقعه کربلا را در کتابی که آن را ((مقتل الحسین علیه السلام)) نامید، گرد آورد. قراین تاریخی نشان می دهد که ابومخنف کتاب مقتل خود را در حدود دهه سوم از سده دوم هجری تألیف کرده است؛ زیرا هنگامی که وی در این کتاب به خبر ورود مسلم بن عقیل به کوفه و اقامت او در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی اشاره می کند، چنین می افزاید: ((خانه ای که امروز به خانه مسلم بن مسیب شهرت دارد)). از این اشاره ابومخنف می توان دریافت که هنگامی که او مشغول تألیف کتاب مقتل بوده، خانه مذکور به مسلم بن مسیب تعلق داشته و بنابر روایت طبری مسلم تا سال 128 هجری قمری زنده بوده است. از این رو، می توان با ظن فریب به یقین گفت که کتاب مقتل الحسین در سال های پایانی دهه سوم سده دوم هجری، یعنی بین سال های 127 تا 130، که دوره ضعف امویان و مقارن با آغاز دعوت عباسیان است، تدوین گشته است و به گفته برخی از محققان هیچ استبعاد ندارد که این تألیف از سوی امام یا داعیان عباسی به ابومخنف پیشنهاد شده باشد تا از این گزارش های هولناک تاریخی که لکه ننگی بر دامان خاندان اموی بوده، در تبلیغ و پیشبرد نهضت خود بر ضد امویان و سقوط آنان بهره گیرند، چنان که عملاً نیز چنین کردند و به نوشته مورخان، یکی از دلایل سقوط امویان، نهضت سیدالشهدا(ع) و فاجعه دردناک کربلا بود؛ هر چند که عباسیان پس از پیروزی و جلوس برمسند خلافت، به رغم آن که نهایت بهره برداری را از حقانیت و مظلومیت اهل بیت(ع) کرده بودند، خود از همان آغاز در برابر علویان ایستادند و در سرکوب آنان فجایعی مرتکب شدند که به گفته یکی از شعرا ده چندان آن بود که امویان کرده بودند.

ذکر چند نکته درباره ابومخنف و خاندان او ضروری است: نخست آن که: جد ابومخنف زائد، یعنی مخنف بن سلیم، در جنگ جمل از همراهان علی(ع) بوده و پیش از نبرد صفین از سوی امیر المومنین(ع) به امارت و ولایت اصفهان و همدان گماشته شده و با شروع جنگ صفین دو نفر را بر جای خویش گمارده و خود در صفین حضور یافته است. دیگر آن که: میان دانشمندان شیعه در باب مذهب ابومخنف اختلاف وجود دارد؛ برخی از آنان به شیعه بودن وی تصریح کرده اند، ولی در این که او شیعه امامی باشد تردید دارند. هم چنین قابل ذکر است که هر چند ابومخنف از نظر علمای اهل سنت به وثاقت شناخته نشده، ولی مورخان بزرگی چون واقدی، ابن قتیبه، طبری و ابن اثیر از او روایت نقل کرده اند. اما بحث درباره مشایخ و اسناد ابومخنف خود از مباحث مهم و مسأله ای تخصصی است. آن چه در این مجال می توان به صورت مختصر و مفید اشاره کرد این است که بسیاری از روایان اصلی واقعه عاشورا در روایات ابومخنف، شاهدان عینی حاضر در میدان کربلا بوده اند. به عنوان نمونه به چند تن از این روایان اشاره می شود:

شریک بن اعور بن حارث همدانی یکی از این روایان است. وی همراه عبدالله بن زیاد از بصره به کوفه آمد، ولی بیمار شد و در منزلی که مسلم بن عقیل پنهان شده بود بستری گردید و با مسلم گفت وگوها داشت و از آن چه در کوفه و روزهای قبل و بعد واقعه رخ داد کاملاً با خبر و شاهد حوادث و اوضاع و احوال آن ایام بوده است. ضحاک مشرقی از دیگر روایان است. وی یکی از اهالی کوفه بود که دعوت امام را برای یاری نپذیرفت، ولی شب و روز تمام قضایای عاشورا را که به چشم خود دیده بود در کوفه نقل می کرد. بسیاری از اخبار کربلا توسط این مرد روایت شده و گویی که وقایع نگار یا سخن گوی حسین بن علی(ع) بوده و و وظیفه داشته اخبار این حادثه را به گوش همه برساند.

شبت بن ربیع هم که از فرماندهان عمرین سعد (سردار سپاه ابن زیاد) در کربلا بود، چند سال پس از حادثه عاشورا، در زمان حکومت مصعب بن زبیر، از این فاجعه سخن می گفت.

علاوه بر افراد مذکور، روایان موثق بسیاری را می توان نام برد که شاهد عینی حادثه بوده اند و گزارش آنان برای شیعه و سنی حجت و سند است. در این جا فقط به یک نمونه بسنده می شود و از امام علی بن الحسین زین

العابدین علیه السلام یاد می کنیم که سند برخی از روایات ابومخنف با دو واسطه به آن حضرت می رسد. ابومخنف روایاتی نیز با يك واسطه از امام محمدباقر(ع) و روایاتی چند هم بی واسطه از امام جعفرصادق(ع) نقل کرده است. کتاب مقتل الحسين(ع) ابومخنف که بر پایه منابع شفاهی محکمی نظیر آن چه گفتیم، تدوین یافته بود، از طریق روایان ثقه ای نظیر هشام بن محمد بن السائب کلبی، نسب شناس معروف کوفی (م 206ه)، به دست مورخان بعدی چون واقدی (م 207ه)، طبری (م 310ه)، ابن قتیبه (م 322ه)، مسعودی (م 345ه)، شیخ مفید (م 413ه) و دیگران رسیده است. در این جا باید از اخبار مورخ دیگری که در ثبت و نقل این روایات سهم بزرگی داشته، یعنی عوانه بن الحکم (م 158ه) هم یاد کرد. در واقع بخش مهمی از اخبار که به وسیله هشام بن محمد کلبی (م 206ه) به دست مورخان بعدی رسیده، نتیجه تلاش ابومخنف و عوانه بن الحکم است و به جرات می توان همه مورخان بعدی را میراث خوار این دو اخباری بزرگ دانست.

اگر کتاب ابومخنف بر جای مانده و به دست ما رسیده بود، با اطمینان خاطر بسیاری می توانستیم آن را معتبرترین تاریخ واقعه کربلا بخوانیم، اما متأسفانه این کتاب در دسترس نیست؛ حتی کتاب مقتل الحسين کلبی نیز که بر اساس کتاب و روایات ابومخنف و عوانه بن الحکم تدوین شده بوده، بر جای نمانده است. بنابراین، قدیمی ترین و شاید معتبرترین تاریخی که حاوی گزارش های مربوط به این واقعه است ((تاریخ الرسل و الملوك)) ابوجعفر محمدبن جریرطبری (م 310ه) است. هر چند طبری کتابی مستقل در باب این واقعه تألیف نکرده، ولی اخبار و گزارش های هشام کلبی را در ذیل حوادث سال های 60 و 61 آورده است. با دقت در عبارات طبری آشکار می شود که وی این اخبار را از کتابی که در اختیار داشته، نقل کرده است و بر پایه قرائنی می توان دریافت که کتاب های هشام کلبی تا سده های بعد، مثلاً تا سده هفتم هجری، موجود بوده است.

قدیمی ترین متن تاریخی که پس از طبری گزارش های حادثه عاشورا را بی واسطه از کتاب هشام کلبی نقل کرده است، کتاب ((الارشاد)) شیخ مفید (م 413ه) است. شیخ مفید خود در این کتاب تصریح می کند که اخبار مربوط به این واقعه را از روایات کلبی نقل کرده است. پس از شیخ مفید باید از سبط ابن جوزی (م 654ه) یاد کرد که وی نیز به تصریح خود، در کتاب ((تذکره الامه بخصائص الائمة)) اخبار کربلا را از هشام کلبی روایت و تحریر کرده است.

عنایت به دو نکته، اعتماد و وثوق ما به اعتبار این گزارش ها و این منابع را افزایش می دهد: نخست، تصریح ابن مورخان به نقل از متن کتاب مقتل الحسين هشام کلبی؛ و دیگر آن که، با مقایسه و تطبیق متن گزارش هایی که طبری، شیخ مفید و سبط ابن جوزی از هشام نقل کرده اند در می یابیم که متن این گزارش ها - جز در برخی از حروف، مثل واو و فا و برخی کلمات - نهایت تشابه و همانندی را با هم دارند؛ گویی هر سه نفر این اخبار را از يك متن اخذ و رونویسی کرده اند. بدین دو نکته باید مهم دیگری را هم افزود و آن این که طبری و سبط ابن جوزی از اهل تسنن به شمار می آیند و شیخ مفید از بزرگان شیعه امامیه است. با عنایت به نکته اخیر، تشابه و هم خوانی این سه متن اهمیت بیشتری می یابد و به میزان اطمینان و اعتماد خواننده در اعتبار و صحت گزارش های ارایه شده در آن ها می افزاید.

پرسش بسیار مهمی که به این مطلب ارتباط می یابد و سزاوار است به عنوان يك مسأله مهم مطرح گردد، این است که آیا از کتاب مقتل الحسين(ع) ابومخنف که تا این حد اهمیت و ارزش تاریخی دارد و احتمالاً تا سده هفتم هجری هم در دسترس مورخان بوده، نسخه ای بر جای مانده است یا نه؟ بحث در این باره نیز مجال بیش تری می طلبد، اما به اجمال باید گفت: در دوره های متأخر و نزدیک به عصر ما، کتابی با نام ((مقتل الحسين علیه السلام)) منسوب به ابومخنف بن لوطین یحیی بن سعید بن مخنف بن سلیم ازدی کوفی در دست است که به چاپ هم رسیده است، ولی قطعاً می توان گفت که این کتاب از ابومخنف نیست و بی تردید مولف آن شخص دیگری جز ابومخنف معروف است و حتی نمی توان با اطمینان از تاریخ و محل تألیف و نیز تاریخ چاپ آن سخن گفت. دانشمندان گران ما به علامه شرف الدین در کتاب مهم و با ارزش خود ((مولفان شیعه در صدر اسلام)) می نویسد: ((کتاب مقتل الحسين(ع) منسوب به ابومخنف مشتمل بر روایاتی است که ابومخنف خود از آن ها خبر ندارد. این کتاب دروغ نامه ای است که به این مرد نسبت داده اند)). محدث قمی(ره) هم درباره آن می گوید: ((کتاب مقتل الحسين علیه السلام ابومخنف که مورخان بزرگ متقدم بدان اعتماد و استناد و از آن نقل کرده اند مع الاسف نسخه ای از آن به جای نمانده است؛ اما کتاب المقتل موجود که بدو منسوب است از او نیست، حتی نمی توان آن را به هیچ يك از مورخان معتمد نسبت داد)). برای تصدیق این سخن کافی است آن چه در این مقتل آمده با آن چه طبری و دیگر مورخان روایت کرده اند مقایسه شود. محدث قمی در دو کتاب ((الکنی و الالقاب)) و ((نفس المهموم)) به این مطلب پرداخته است.

با عنایت به ارزش و اهمیت و اعتبار روایات ابومخنف درباره واقعه کربلا، خوشبختانه بعضی از دانشمندان معاصر به جمعآوری، تدوین و تنظیم مجدد روایات و گزارش های ابومخنف (در کتاب مقتل الحسين مفقود او) پرداخته و بر پایه منابع معتبری که پیش از این از آن ها سخن گفتیم، نظیر کتب طبری و شیخ مفید، و نیز مقایسه و مقابله آن ها با کتاب های قابل اعتماد دیگر، مانند مقتل خوارزمی، ((مروج الذهب)) مسعودی، ((تاریخ یعقوبی))، ((وقعة الاصفین)) نصر بن مزاحم منقری و غیره، در واقع این کتاب را بازسازی و تجدید تألیف کرده اند. حاصل تلاش ها و مساعی پربرکت یکی از این محققان (شیخ محمدهادی یوسفی غروی) کتابی با ارزش به نام ((وقعة الطف)) است که با نام نویسنده و مولف اصلی آن، یعنی ابومخنف لوطین یحیی ازدی غامدی کوفی چاپ و منتشر شده است. احتمال داده می شود که دلیل محقق محترم در انتخاب عنوانی جدید برای کتاب، یعنی ((وقعة الطف))، و ترجیح آن بر نام اصلی کتاب ابومخنف، یعنی ((مقتل الحسين علیه السلام))، این بوده است که این تألیف جدید و با ارزش با کتاب مقتل الحسين بی هویت و مجعولی که پیش از این از آن سخن گفتیم، اشتباه نشود.

سوال مهمی که ممکن است به ذهن خواننده آشنا به تاریخ اسلام - خاصه کسانی که با تاریخ نگاری اسلامی آشنایی دارند - خطور نماید، این است که آیا قرائت خلفای عباسی - به تعبیر امروزی - از واقعه کربلا، در گزارش های مورخان نخستین اسلامی از این حادثه، بازتابی داشته است؟ پاسخ به این پرسش خود مستلزم پاسخ دادن به

پرسش های دیگر است: نظیر این پرسش که آیا گردآوری و تدوین روایات عاشورا، با هدف افشای مظالم امویان، خود بخشی از مبارزات بنی هاشم (علویان و عباسیان) بر ضد امویان نبوده است؟ پاسخ دادن به این پرسش ها مجال دیگری می خواهد. آن چه به اجمال درباره تأثیر سیاست دینی خلفای عباسی در شکل گیری و تدوین گزارش های تاریخی می توان گفت این است که این امر از مشهورات تاریخ اسلام است.

خاندان عباسی در راه دست یابی به قدرت و تحقق دعوت مردم به شعار ((الرضا من آل محمد))، بیش ترین بهره را از حقانیت، محبوبیت و مظلومیت اهل بیت پیامبر(ص) بردند و به ویژه از فاجعه کربلا در محکومیت و براندازی امویان که دستشان به خون اهل بیت علیهم السلام آغشته بود، بسیار استفاده کردند، اما در آخرین روزهای این مبارزه طولانی که همه بنی هاشم، اعم از بنی الحسن، بنی الحسین و بنی عباس، شرکت داشتند، با توطئه و برنامہ ای از پیش طراحی شده، شخصیت برحق و شایسته تصدی امامت و خلافت، یعنی امام جعفر صادق علیه السلام، را خانه نشین ساختند و کسانی دیگر چون محمدنفس زکیه و برادرش ابراهیم، معروف به شهید باخمر (از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام) را که با هدف گرفتن حق اهل بیت به پا خاستند، در همان سال های نخستین خلافت خود (145ه) با خشونت سرکوب کردند و چند سال بعد (در سال 169ه) حسین بن علی بن حسن، از سادات حسینی، و پارانیش را در سرزمین فح نزدیک مکه قتل عام کردند که یادآور فاجعه کربلا گردید. ائمه شیعه(ع) نیز که عملاً و آشکارا قیام و اقدامی علیه خلفا نداشتند، از مکر و قتل آنان در امان نماندند.

بدیهی است این نوع برخورد خشونتآمیز با بنی اعمام - و به زعم آنان رقبای سیاسی - بدون مبارزه و معارضه پنهان و آشکار فرهنگی و تبلیغی قابل تصور و تحقق نخواهد بود. برخی از گزارش های تاریخی از پاره ای مبارزات و تبلیغات بر ضد اهل بیت علیهم السلام حکایت دارد که ذکر آن ها در این جا ممکن نیست، اما در پاسخ به این پرسش ناگزیریم دست کم به یک نمونه از تأثیر قرائت خلافت عباسی در تدوین گزارش های تاریخی به قلم مورخان عصر عباسی اشاره کنیم:

عبدالملك بن هشام، متوفی سال 218 یا 213 هجری، از مردم بصره و مقیم مصر بود. وی که از علمای اخبار و نسب و حدیث است اصل سیره محمدبن اسحاق (م 150 یا 151ه) را که از طریق زیادبن عبدالله بکائی اخذ کرده، در کتابی به نام ((سیره رسول الله)) یا ((السیره النبویه)) تہذیب و تلخیص کرده است. نقل و تہذیب و تلخیص سیره ابن اسحاق مایه شهرت و جاودانگی نام ابن هشام شده، تا آن جا که نام او هم ردیف و هم سنگ نام مصنف اصلی، یعنی ابن اسحاق، گردیده است؛ اما نکته مهم که شاهد مثال و موضوع اصلی پرسش مذکور است این است که ابن هشام در عصر عباسیان و در زیر سلطه سیاسی و فرهنگی آنان می زیسته و این سلطه فرهنگی - یا به تعبیر امروزی، قرائت خاص آنان از مسایل - ابن هشام صاحب سیره را بر آن داشته تا به اختیار یا به اجراه، در نقل و تہذیب و تلخیص سیره محمدبن اسحاق تغییراتی متناسب با روزگار و باب طبع عباسیان اعمال کند. این تحریفات و تغییرات بیش تر به صورت حذف روایاتی که خاطر عباسیان را مأزده، به شرح زیر اعمال گردیده است:

1. روایاتی که مربوط به فضایل امیرالمومنین علی علیه السلام بوده و ابن اسحاق آن ها را در سیره خود آورده بود، در ((سیره رسول الله)) ابن هشام حذف گردیده است؛ مثلاً حدیث ((دار)) که در آن پیامبر(ص) به برادری و وصایت علمی علی علیه السلام تصریح فرموده بودند، حذف شده است. هم چنین، گزارش مربوط به کشته شدن عمرو بن عبدود به دست علی علیه السلام را در سیره ابن هشام نمی بینیم و حال آن که در اصل سیره ابن اسحاق آمده است. نیز این روایت که ((انصار در خلافت امیرالمومنین علی علیه السلام شک نداشتند)) از سیره ابن هشام حذف شده است.

2. ابن هشام از ذکر اخبار و روایاتی که به تعبیر او ممکن بوده ((بعضی از مردم)) را بیازارد خودداری کرده است؛ مثلاً از ذکر اسارت عباس (عم پیامبر و جد خلفای عباسی) در غزه بدر به دست مسلمانان اجتناب ورزیده است. هم چنین، روایات موثقی را که در آن ها عباس مردی مال دوست و از نظر ایمان، فاقد چهره درخشان معرفی شده، از قلم انداخته است.

عدم هماهنگی گزارش های ابن هشام با آن چه ابن اسحاق در سیره خود آورده و نیز ناهم خوانی آن با منابع معتبر دیگر، احتمال تأثیر تبلیغات بنی عباس را در بعضی اخبار سیره و دیگر گزارش های تاریخی تقویت می کند. بی تردید ابن هشام که در اوج اقتدار خلافت عباسی می زیسته، نمی توانسته از این تأثیرات به دور مانده باشد، چنان که طبری نیز که در همین دوره به تدوین تاریخ خود مشغول بوده، در مواردی ناگزیر از برخی حذف ها (مثلاً حذف حدیث دار) و برخی تلخیص های معنی دار بوده است. اما این باره که آیا خلافت عباسی از واقعه کربلا قرائتی خاص داشته و این قرائت چه بوده و تا چه حد در گزارش های مورخان نخستین از این حادثه انعکاس یافته است، باید گفت: پاسخ دادن به این پرسش ها بدون تتبع کافی در منابع و مقایسه گزارش های منابع بی طرف با منابع دوره عباسی در باره این واقعه ممکن نیست؛ تنها می توان به استناد تشابه و انطباق کامل روایات طبری با روایات منقول در کتاب ((ارشاد)) شیخ مفید و ((تذکره الامه)) سبط ابن جوزی، چنین نتیجه گرفت که ظاهراً قرائت خلافت عباسی از این واقعه - اگر بپذیریم که چنین قرائتی وجود داشته - تأثیر و بازتاب چشم گیری در منابع آن دوره نداشته است. البته بار دیگر تأکید می شود که اظهار نظر دقیق در این باره و موارد مشابه، بدون تحقیق و تتبع کافی محققانه نیست.

پرسش دیگری که درباره تاریخ نگاری عاشورا به ذهن علاقه مندان به این مبحث خطور می کند، این است که آیا نخستین تواریخ اسلامی صرفاً به وصف و نقل وقایع محرم سال 61 پرداخته اند، یا گونه ای از رویکرد تحلیلی نیز در آن به چشم می خورد؟

وقتی سخن از نخستین تواریخ اسلامی به میان می آید ذهن آشنایان به ((تاریخ تاریخ نگاری اسلامی)) و به تعبیر اروپاییان History of Muslim Historiography بیش تر متوجه کتاب هایی می شود که غالباً نام تاریخ بر خود دارند و کم و بیش بر پایه روش و نظم منطقی و منسجمی در ارائه گزارش های مربوط به رویدادهای سیاسی تدوین شده اند و در عین حال از جامعیتی نسبی در تنوع اخبار تاریخی برخوردارند، تا آن جا که در زمره تواریخی شمرده شده اند که عنوان تاریخ عمومی دارند: همانند ((تاریخ یعقوبی))، ((الاخبار الطوال)) ابوحنیفه دینوری، ((تاریخ الرسل و الملوك))

طبری، که هر سه از تألیفات سده سوم هجری، و پس از آن ((مروج الذهب)) و التنبیه و الاشراف)) مسعودی که از آثار نیمه اول سده چهارم می باشند؛ هر چند نمی توان - با توجه به مفهوم عام تاریخ - کتاب هایی نظیر((الطبقات الکبری)) ابن سعد، ((مغازی)) واقدی، ((المحبر))، ((المنمق))، ((الامامه و السیاسه)) ابن قتیبه،... و حتی کتب سیره را از زمره کتاب های تاریخی به حساب نیاورد. به هر حال، مراد از نخستین کتب تاریخی هر چه باشد، پاسخ این است که تاریخ تحلیلی به مفهومی که امروز ما از آن در می یابیم، قبل از سده چهارم هجری در تاریخ نگاری اسلامی جای ندارد. تقریباً همه تواریخی که از آن ها نام بردیم - جز آثار مسعودی که در باره آن ها نظراتی وجود دارد - چیزی به مفهوم تحلیل تاریخی در آن ها ملاحظه نمی شود. روش متبع و معمول در غالب این تواریخ، جز ((تاریخ یعقوبی))، ((الآخبار الطوال)) و تألیفات مسعودی، همان است که به روش روایی شهرت دارد و آن عبارت است از نقل بی کم و افزون روایت و خبر مسموع یا مکتوب، با ذکر کامل یا ناقص سلسله روایان آن ها، تا ذکر شاهد اصلی واقعه یعنی منبع نخستین، و گاه فقط ذکر نام منبع نخستین. هر چند در همین سده سوم، برخی از مورخان مانند یعقوبی، دینوری، بلاذری و بعدها دیگران چون مسعودی و ابن اثیر... به روشی تازه روی آوردند که به روش ترکیبی شهرت یافته است و آن ارائه گزارش يك رویداد تاریخی بر پایه مقایسه و ترکیب چند روایت مختلف به نقل از چند زنجیره روایان است. در واقع، مورخ در این روش از طریق مقایسه گزارش ها و گزینش مستدل، به تألیف و تدوین و خلق گزارشی تازه و مرکب از گزارش های موجود می پردازد. اعمال این روش در تاریخ نگاری اسلامی چنان با اهمیت شمرده شده که آن را شاخصه تفکیک کتاب های ((تاریخ)) از کتاب های حاوی مواد تاریخی دانسته و به عبارت دیگر، تنها مولفان این نوع کتاب ها را شایسته نام و عنوان مورخ می دانند؛ زیرا تنها این مولفان اند که با احاطه بر اخبار تاریخی و آگاهی از موضوع تحقیق و هدف خود راه رسیدن به واقعیت رویداد و باز آفرینی گذشته را هموار می سازند. با این همه، این مورخان با آن چه مراد و مقصود این پرسش است، یعنی ((رویکرد تحلیلی)) فاصله بسیار دارند و شاید در این کتاب ها جز در مواردی بسیار نادر، به چیزی که بتوان نام تحلیل و تبیین تاریخی بدان داد، بر نخوریم؛ هر چند برخی از محققان گفته اند که مقایسه، گزینش، جمع آوری و تدوین تازه روایات و عرضه گزارشی پیوسته و منسجم درباره يك رویداد - که معمولاً اعمال می شود - خود بخشی از آن چیزی است که در تحلیل يك رویداد تاریخی ضروری است و در واقع مقدمه تاریخ تحلیلی است.

توجه و رویکرد به تحلیل تاریخی در جهان اسلام، از سده چهارم هجری به بعد و در آثار مسعودی، ابوریحان بیرونی و به طور مشخص در کتاب ((تجارب الامم)) ابوعلی مسکویه رازی (320-421ه') ظاهر می گردد. مسکویه صریحاً از علل رویدادها و پدیده های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی چون ویرانی شهرها، فساد، شورش و آشوب ها سخن می گوید. ابوالفضل بیهقی (م 470ه') و ابوریحان بیرونی (م 440ه') نیز در آثار تاریخی خود نظیر ((آثار الباقیه)) و ((ماللهند)) به آن چه بدان تحلیل تاریخی می گوئیم پرداخته اند؛ اما نکته مهم و قابل ذکر این است که حتی ابوعلی مسکویه هم در ذکر حوادث کربلا هیچ تحلیلی بر آن چه از دیگران، با حذف و تلخیص نقل کرده، نیفزوده است. این نکته از مقایسه ای که میان ((تجارب الامم)) (در اخبار مربوط به عاشورا) با ((مقتل الحسین(ع))) ابومخنف توسط نگارنده، به عمل آمد، آشکار گردید.

پی نوشت :

1. استاد دانشگاه تهران.

منابع

- آیتی، محمدابراهیم: بررسی تاریخ عاشورا (تهران، نشر صدوق، 1372ش).
- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی: الكامل فی التاریخ (بیروت، دارصادر و داربیروت للطباعة و النشر، 1386ه').
- ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم: الامامه و السیاسه (تاریخ الخلفاء)، (مصر، شرکه مکتبه و مطبعه مصطفی البابی الحلبی، 1388ه').
- ابن کثیر، ابوالفدا اسماعیل: البدایه و النهایه، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیا التراث العربی، 1408ه').
- الدینوری، ابوحنیفه احمدبن داود: الاخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر (قاہره داراحیا الکتب العربیه، 1960م).
- الرازی ابوعلی مسکویه: تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، (تهران، دارسروش للطباعة و النشر، 1366ش).
- کارل، بروکلیمان: تاریخ الادب العربی، ترجمه عبدالحلیم النجار (چاپ دوم: قم، دارالکتب الاسلامی، بی تا).
- سجادی، صادق و عالم زاده هادی: تاریخ نگاری در اسلام (تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی و دانشگاه ها (سمت)، 1375ش).
- سزگین، فواد: تاریخ التراث العربی، ترجمه محمود فهمی حجازی (قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، 1412ه').
- شیخ مفید، محمدبن محمد: الارشاد (بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، 1399ه').
- الطبری، محمدبن جریر: تاریخ الرسل و الملوک (بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408ه').
- الطوسی، ابوجعفر محمدبن الحسن: اختیار معرفه الرجال، تصحیح حسن المصطفوی، (مشهد، دانشگاه مشهد، 1348ش).
- محدث قمی: کنی و الالقاب (صیدا، مطبعه العرفان، بی تا).
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین: مروج الذهب، تحقیق محمد محی الدین عبدالله (بیروت، دارالمعرفه، 1948م).
- مهدوی، علی اصغر: مقدمه سیرت رسول الله، ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه (تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا).
- نصرین مزاحم منقری: وقعه الصفین (پیکار صفین)، ترجمه پرویز تابکی (تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، 1366ش).

- يعقوبى, احمد بن ابى يعقوب: تاريخ اليعقوبى (بيروت, دارصادر و داربيروت للطباعة و النشر, 1379هـ).
- يوسفى غروى, محمد هادى: وقعه الطف (قم, مؤسسه النشر الاسلامى, 1367ش).